

حضرت یونس (ع)

در شهر نینوا و در اوج بت پرستی و در تاریکی جهل و شرک، یونس نور ایمان را شعله ور ساخت و پرچم...



دعوت یونس(ع) به توحید

در شهر نینوا و در اوج بت پرستی و در تاریکی جهل و شرک، یونس نور ایمان را شعله ور ساخت و پرچم توحید را بر کف گرفت و به قوم نادان خود گفت: عقل شما عزیزتر از آنست که بت را عبادت کند و جبین- پیشانی- شما گرامی تر از آن است که بر این جمادات بی روح سجده کند، به خود آید و از خواب غفلت بیدار شوید و به چشم دل بنگرید تا ببینید که در ویرای این جهان بدیع، خدایی بزرگ وجود دارد که یگانه و بی نیاز است و تنها ذات کبریایی او شایسته عبادت و ستایش است. او مرا برای راهنمایی شما فرستاده و از در رحمت، مرا بر شما مبعوث کرده تا شما را به سوی او راهنمایی و ارشاد کنم، زیرا پرده های جهل و نادانی عقل و دیده شما را پوشانده و از درک حقایق عاجزید. قوم یونس با شنیدن این سخنان تازه و صحبت از خدای یگانه، دچار حیرت و وحشت شدند و چون از خدایی شنیدند که تاکنون او را نشناخته اند، بر ایشان گران آمد که ببینند یک نفر از خودشان بر آنان برتری یابد و ادعای پیغمبری و رسالت نماید، لذا به یونس گفتند: این مهملات چیست که می بافی؟! این خدایی که ما را به سوی آن دعوت می کنی کیست؟ ما خدایانی داریم که پدرانمان سالیان سال آنها را پرستش می کرده اند و ما هم اکنون آنها را می پرستیم. چه چیز تازه ای در جهان به وجود آمده و چه حادثه جدیدی اتفاق افتاده که ما باید دین اجدادمان را کنار بگذاریم و به دین ابدعی و تازه تو روی آوریم؟ یونس گفت: پرده های تقلید را از چشم های خود بردارید و عقل خود را از حجاب خرافات برهانید، اندکی فکر کنید و قدری بیاندیشید. آیا این بت هایی را که صبح و شب مورد توجه قرار می دهید، در برآوردن حاجات و یا دفع شر و بلیات می توانند شما را یاری کنند، برای شما نفعی دارند و یا می توانند شری را از شما بر طرف گردانند؟! آیا این بت ها می توانند چیزی را خلق و یا مرده ای را زنده نمایند، بیماری را شفا دهند و یا گمشده ای را هدایت کنند؟! آیا اگر من بخواهم به آنها ضرری برسانم می توانند از این امر جلوگیری کنند؟ و یا اگر آنها را بشکنم و ریز ریز کنم می توانند دوباره خود را استوار سازند!

آخرین هشدار یونس(ع)

یونس گفت: چرا از دینی که شما را به سوی آن دعوت می کنم روی می گردانید و از آن اعراض می کنید، در حالی که این دین به شما قدرت می دهد امور خود را اصلاح کنید، وضع جامعه خود را سامان دهید و اجتماع خود را تقویت و بهسازی کنید. دین من شما را امر به معروف و نهی از منکر می نماید، ستمگری را مغضوب و صلح و عدالت را تایید و تمجید می کند، امنیت و اطمینان را بین شما به وجود می آورد، شما را توصیه می کند که نسبت به مستمندان مهربانی و به بینوایان لطف روا دارید، گرسنگان را اطعام و اسیران را آزاد سازید. به عبارتی، دین من، شما را به سعادت و صلاحیت رهبری می کند. یونس پیوسته از سر خیر خواهی و مهربانی قوم خود را پند و اندرز داد ولی در پاسخ غیر از عناد و استدلال های جاهلانه چیزی نمی شنید. مردم نینوا در پاسخ به استدلال یونس گفتند: تو نیز مانند ما بشری و یکی از افراد اجتماع ما هستی، ما نمی توانیم روح خود را آماده پیروی از تو کنیم و گوش به سخنان تو بسپاریم و دعوتت را تصدیق بنماییم. دست از دعوت خود بردار و ما را به حال خود واگذار! آنچه تو از ما می خواهی برای ما قابل پذیرش نیست. یونس گفت: من با زبان خوش و مسامحه با شما سخن گفتم، و با منطق شما را به خیر و صلاحتان دعوت کردم، اگر گفتار من در اعماق روح شما اثر کند به هدفی که به آن امیدوار و به ایمانی که طالب آن بوده ام، رسیده ام؛ ولی اگر دعوت مرا رد کنید باید بدانید که بلاپی سخت بر شما نازل می گردد و هلاکت شما نزدیک است. به زودی پیش درآمد عذاب را می بینید و باید منتظر عواقب آن باشید. قوم به یونس گفتند: ای یونس، ما دعوت تو را نمی پذیریم و از تهدید تو نیز هراسی نداریم، اگر راست می گویی آن عذابی که ما را از آن می ترسانی بر ما نازل کن! صبر یونس لبریز شد، عرصه بر او تنگ آمد و چون از بحث خود نتیجه ای نگرفت، از آنان ناامید گشت و با خشم و ناراحتی دست از آنان شست و شهر و قوم خود را رها کرد، زیرا هر چه مردم را دعوت کرد، آنان ایمان نیاوردند و حجت و برهان او را نپذیرفتند و در آن تفکر و تأمل نکردند. بدین ترتیب یونس فکر کرد که مسئولیت او به پایان رسیده است و آنچه انجام داده کفایت می کند، در صورتی که اگر یونس بر دعوت خود پافشاری و اصرار می کرد و با صبر بیشتر آن را پی گیری می کرد شاید در میان مردم نینوا افرادی پیدا می شدند که به او ایمان آورند و دعوت او را لایق گویند و دل به حقیقت بسپارند، از کرده خود پشیمان گشته و توبه کنند، ولی یونس تاب نیاورد و به استقبال قضا و نزول کیفر الهی از شهر خارج شد.

نزول عذاب بر قوم یونس(ع)

هنوز یونس از نینوا دور نشده بود که مردم اعلام خطر عذاب و پیش درآمد هلاکت خود را دیدند. هوای اطرافشان تیره و تار شد، رنگ رخسار آنها دگرگون گشت و اضطراب آنان را فرا گرفت و بیم و هراس بر آنها مستولی شد. در این حال دریافتند دعوت یونس حق و هشدارش صحیح بوده است و بدون تردید عذاب دامنشان را فرا می گیرد و سرنوشت عاد و ثمود و نوح همانگونه که شنیده بودند در مورد آنان نیز تکرار خواهد شد. در این حال دریافتند که باید به خدای یونس پناه ببرند و به او ایمان آورند و از گذشته و گناهان خویش توبه نمایند. به همین منظور سر به کوهستان ها و دره ها و بیابان ها نهادند و با آه و ناله و گریه و تضرع به درگاه خدا شتافتند و بین مادران و اطفالشان، و میان حیوانات و بچه هایشان جدایی افکندند، ناله و فریاد آنان کوه و دشت را پر کرد و شیون مادران و غوغای چهار پایان در نشیب و فراز کوه و دشت پیچید! در این حال خدا بال و پر رحمت خویش را بر سر آنان گشود و ابرهای عذاب خود را از فراز آنان کنار زد، توبه آنان را قبول کرد و به ناله آنان پاسخ داد، زیرا در توبه خود بی ریا و در ایمان خود صادق بودند و خدا هم عقاب را از آنان برداشت و عذاب خود را بر طرف ساخت و مردم نینوا با ایمان کامل و امنیت خاطر به خانه های خود بازگشتند و

آرزو کردند که یونس به جمع آنان باز گردد و در بین آنان به عنوان پیغمبر و رسول، و رهبر و پیشوا زندگی کند. اما یونس نینوا را ترک کرده و آن سرزمین را رها نموده بود و به راه خود ادامه داد تا به دریا رسید، آنجا عده ای را دید که قصد عبور از دریا را داشتند، لذا از آنان اجازه خواست که با آنان همسفر گردد و بر کشتی ایشان سوار شود. مردم خواست او را با آغوش باز پذیرفتند و او را ارج نهادند و به وی احترام گذاشتند، زیرا آثار بزرگواری و عظمت روح در سیمای او دیده می شد و پیشانی درخشانش از تقوا و پرهیزکاری او خبر می داد، اما کشتی هنوز از ساحل دور نشده بود و از خشکی فاصله زیادی نگرفته بود که دریا طوفانی شد و امواجی سهمگین کشتی را متلاطم ساخت و سرنشینان کشتی فرجام بدی را برای خود پیش بینی می کردند، چشم ها خیره شده بود و قلب ها به تپش و دست و پای افراد به لرزه در آمده بود و در این حال راهی جز سبک کردن کشتی به نظرشان نمی رسید. مسافری با یکدیگر مشورت کردند که چه کنند، سپس به توافق رسیدند که قرعه بپایندازند و به نام هر کس افتاد او را به دریا بیاکنند. پس قرعه انداختند و به نام یونس در آمد، ولی به خاطر احترام و ارزشی که برای او قائل بودند، حاضر نشدند او را به دریا اندازند؛ پس بار دیگر قرعه را تجدید کردند، باز هم به نام یونس در آمد، اما این بار هم دریغ کردند که او را به دریا افکنند و برای سومین بار قرعه انداختند و این بار نیز قرعه به نام یونس در آمد.

یونس(ع) در شکم ماهی

یونس چون دید سه بار قرعه به نامش در آمد، دریافت که در این پیشامد سرّی نهفته است و خدا در این حادثه تدبیر و حکمتی دارد. سپس به اشتباه خود پی برد و دریافت که قبل از این که اجازه هجرت و ترک شهر و مردمش را داشته باشد و پیش از صدور امر الهی، قوم و دیار خود را ترک کرده است. به همین جهت خود را در میان دریا انداخت و جان خویش را تسلیم امواج خروشان دریا کرد و در اعماق دریا و در آغوش متلاطم امواج و ظلمت دریا فرو رفت. در این هنگام خدا به ماهی بزرگی دستور داد یونس را بلعد و او را در شکم خود مخفی سازد ولی نباید گوشت او را بخورد و استخوانش را بشکند، زیرا او پیغمبر خداست که دچار عجله و ترک اولایی شده و از تعجیل خود نادم و پشیمان است. سپس ماهی را وحی کرد یونس امانتی است در شکم تو و هر گاه خدا دستور داد باید او را سالم تحویل دهی. یونس در شکم ماهی قرار گرفت و ماهی امواج را شکافت و در اعماق تیره دریا فرو رفت، عرصه بر یونس تنگ آمد و غم و اندوه وجودش را فرا گرفت و در این حال از درگاه خدای یکتا استمداد طلبید و به یاور مصیبت زدگان و دادرس ستمدیدگان پناه آورد؛ خدایی که رحمان و رحیم، توبه پذیر و بخشنده گناهان است. یونس "در قعر دریا و تاریکی های آن فریاد برآورد: ای معبود سبحان، خدایی غیر از تو نیست. بار خدایا! تو منزهی و من درباره خود از ستمگرانم!" خدا دعای یونس را به اجابت رساند و به ماهی فرمان داد که میهمان خود را در ساحل دریا بگذارد، زیرا که او کیفر مقدر و مدت حبسش را به پایان رساند. ماهی یونس را با بدنی لاغر و نحیف کنار ساحل انداخت، رحمت خدا او را دریافت و بوته کدویی بالای سرش رویید، یونس از میوه آن خورد و در سایه اش آرمید تا نیروی خود را باز یافت و به زندگی امیدوار شد. سپس خدایتعالی به او وحی کرد " به شهر خود باز گرد و به جمع بستگان و طایفه خود بپیوند، زیرا آنها ایمان آورده اند، بت ها را کنار گذاشته و اکنون در جستجوی تو و منتظر بازگشت تو هستند." یونس به شهر خود بازگشت و با تعجب دید آنهایی که به هنگام هجرت یونس به پرستش بت ها کمر بسته بودند، اکنون زبانشان به ذکر خدا باز شده است و خدای یکتا را سپاس و ستایش می کنند.

منبع: قصه های قرآن